

شاهنامه‌ی نادری

محمدعلی طوسی ملقب به فردوسی ثانی

● زهرا حاتمی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه تهران



نام کتاب

محمدعلی طوسی در دو جای کتابش به نام آن اشاره می‌کند. یک جا در آغاز کتاب که آن را شهنشاه‌نامه می‌خواند: الهی مر این نامه‌ی دلپذیر / که خواندش شهنشاه‌نامه‌ی دبیر^۱ و جای دیگر در میانه‌ی کتاب که آن را شهنامه‌ی نادری می‌خواند:

رقم‌سنج شهنامه‌ی نادری / چنین افکند طرح در ساحری^۲ با وجود اهمیت درجه‌ی اول گفته‌ی شاعر، لازم است گفته شود که ابوالحسن گلستانه در کتاب خود - *مجم‌التواریخ و القصص* - آن را نادرشاه نامه نام می‌دهد^۳ و عبدالکریم کشمیری در کتاب خود - *بیان واقع* - تنها به عنوان شاهنامه اشاره می‌کند.^۴

نویسنده اثر

ملا محمدعلی طوسی که لقب خود را به تصریح مصحح، به نقل از *مقالات الشعرا*ی تتوی براساس پیوند نسبی اش با فردوسی طوسی، صاحب شاهنامه گرفته است.^۵ نامش به جز در *مقالات الشعرا*ی تتوی، *عالم‌آرای نادری*، *مجم‌التواریخ گلستانه* و کتاب بیان واقع عبدالکریم کشمیری^۶ در هیچ یک از آثار تذکره‌نویسان سده‌ی دوازدهم چون *آذر و واله داغستانی* و اندکی بعد *نواب اختر و فاضل‌خان گروسی و عبدالرزاق بیگ دنبلی* نیامده است. گرچه دو بیت از مجموع ۵۳۱۲ بیت شاهنامه او که در مورد قتل نادر است، نقل کتاب‌های تاریخی بعدی شده و مثلاً *میرزا مهدی‌خان استرآبادی* در *تاریخ جهانگشا*^۷ و *میرزا محمدخلیل مرعشی* در *مجمع‌التواریخ*^۸، بی‌آن که نام شاعر را ذکر کنند، به بیان اشعارش پرداخته‌اند. با این وجود سال تولد و وفات او در هیچ کجای تذکره‌ها و تواریخ نیامده است و امروز از او سیمای تاریک دور از دسترسی داریم.

شباهت‌ها و تفاوت‌ها با شاهنامه حکیم طوس

محمدعلی طوسی با آگاهی از کارهای گذشتگان مانند شاهنامه‌ی فردوسی و *اسکندرنامه‌ی نظامی*، به مقایسه‌ی کار خود با آنان پرداخته و خود را از این نظر که به توصیف و مدح و ستایش فردی می‌پردازد که در پیش روی اوست، برتر از فردوسی و نظامی دانسته است که با تمام نکته‌سنجی‌ها و ارزشمندی‌شان، به مدح و توصیف گذشتگان پرداخته‌اند. بنابراین گرچه فردوسی پاک‌دین، خداوند نظم و سخن‌آفرین لقب می‌گیرد و نظامی، نظم و نظام جهان سخن نامیده می‌شود؛ ولی آن‌ها در این که هر آن چه گفته‌اند، نادیده به رشته‌ی نظم کشیده‌اند، در مرتبه‌ای پایین‌تر از او جای دارند.^{۱۰} چنین است که محمدعلی طوسی، به گفته‌ی خود برای این که در گیتی از او یادگاری به جای ماند و نامش چون سخن پایدار گردد، چون ارباب دانش بزرگی پذیرد و چون خورشید شهره‌ی آفاق گردد؛

به وصف اسکندر دوران خود، یعنی نادرشاه افشار می‌پردازد.^{۱۱} کسی که به او القابی چون شه بحر و بر، نادر نامدار می‌دهد.^{۱۲} با وجود تلاش محمدعلی طوسی برای پیروی از بزرگانی چون فردوسی در نظم کتاب خود و شرح دلآوری‌های نادر، کتاب او از این جهت که تنها شرح جنگ‌هاست، آن هم با توصیفات بسیار اغراق‌آمیز و گاه تکراری، هیچ‌گاه نمی‌تواند ادعای برابری با آثار گذشتگان را داشته باشد. اگر عنصر خرد در نظم شاهنامه‌ی حکیم طوس نقش محوری می‌یابد، محمدعلی طوسی آن گاه که در ابتدای کتاب و بنا بر رسم همیشگی تاریخ‌نویسی‌های فارسی به مدح پیامبر می‌پردازد و او را به سبب بی‌سایه بودن می‌ستاید^{۱۳}، هیچ شباهتی به حکیم طوس که بسیار سعی می‌کند در نظم اثرش خود را به او همانند کند، نمی‌یابد. در کتاب او تنها در موارد اندکی، روایت‌های تکراری صحنه‌ی نبردها کنار می‌رود و جا برای روایت مواد دیگری از تاریخ باز می‌شود. از آن جمله است توصیف مجلس ازدواج نادر در خراسان که در آن به نام‌های ادوات موسیقی این دوره هم اشاره می‌کند. نام‌هایی چون *کمانچه، قانسون، غجک (قیچک)، دف، عودورود*.^{۱۴}

با این وجود در برخی قسمت‌های اثرش شباهت به کتاب شاهنامه بسیار چهره می‌نماید؛ مثلاً جایی که می‌آورد:

سر و دست و پهلوی نام‌آوران شکستند و بستند و بشکافتند
در آوردگه هر که را یافتند^{۱۵}
یادآور این بیت شاهنامه است که:
به روز نبرد آن یل ارجمند
به گرز و به خنجر، به تیغ و کمند
شکست و درید و برید و بیست

نسب نادر
محمدعلی طوسی او را از تر کمانان می‌داند که نسب به تیمور
یلان را سر و سینه و پا و دست

محمدعلی طوسی با آگاهی از کارهای گذشتگان مانند شاهنامه‌ی فردوسی و اسکندرنامه‌ی نظامی، به مقایسه‌ی کار خود با آنان می‌پردازد

چهره‌ی نادر، قبل از دستیابی به سلطنت
در سال ۱۱۴۸ ق. و در مجلس دشت مغان بیشتر به تصویر مردی وارسته
و صوفی مسلک شباهت دارد که
به گوشه‌ی عزلت خود در خراسان دلخوش است
و تنها با اصرار بزرگان و فرماندهان به سبب ضرورت در عرصه بودن
حاضر به ترک عزلتش می‌شود

صاحب‌قران می‌رساند. در جایی می‌نویسد:
نژادش اباعن جد از ترکمان

سیمای نادر:

محمدعلی طوسی کتاب خود را در شرح اقدامات نادرشاه افشار ولی به تقلید از اثری می‌نوشت که به توصیف پادشاهان ایران باستان می‌پرداخت. در روایت‌های شاهنامه، عدالت برای پادشاه، عنصری محوری در تثبیت و ادامه پادشاهی‌اش به حساب می‌آمد و پادشاهی مادامی که به نیکویی فرمان می‌راند فره ایزدی حامی خود را به همراه داشت و در صورت تخطی از نیکویی و ستم به مردمان، توجیه سلطنت خود را از دست می‌داد. پادشاه شاهنامه‌ی نادری هم در آغاز فردی است که به گفته‌ی شاعر، آن‌چنان عادل است که مردمان با دیدن او نام انوشیروان را به فراموشی سپرده‌اند. در جایی می‌نویسد:

نشانی ز عدل وی اندر جهان

نمانده است از نام نوشیروان^{۳۲}

یا در جای دیگری که مفصل‌تر به عدالت او می‌پردازد و می‌نویسد:

ز انصاف او گرگ مثل شبان

شده گله را روز و شب پاسبان

ز عدلش نمایند کبک و عقاب

به یک آشیان صبح تا شام خواب

چنان عدلش انصاف را فاش کرد

که خفاش با مهر پرخاش کرد

ز آوازه‌ی عدل او می‌توان

که در چشمه‌ی ماه شستن کتان

به عهد وی از عدل روی جهان

به سان حرم گشته دارالامان^{۳۳}

این چنین است که وقتی نادر پس از بازگشت از سفر جنگی داغستان، که بسیاری از کتاب‌های تاریخی آن را سرآغاز تغییر مشرب و رفتار نادر می‌شمردند، ظلم و بیاداد آغاز می‌کند، کشته شدنش به دست نزدیکان و خواصش توجیه‌پذیر می‌شود.

محمدعلی طوسی گرچه شاهنامه‌ی خود را در مدح نادر می‌پرداخت؛ اما در پایان روایتش این چنین به شرح ظلم و ستم نادر بر مردم می‌پردازد و می‌آورد:

رسد تا به تیمور صاحب‌قران^{۳۴}

با وجود این روایت که خالی از اغراق نیست، جهانگشای نادری با ذکر بی‌اهمیت بودن عامل نسب برای مردان بزرگ این چنین می‌آورد که:

«واضح خواهد بود که سعادت‌یاری که زاده‌ی لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد، نه مفاخرتش به نسب است و نه مباهاتش به سلطنت مکتسب؛ زیرا که به مدلول نص و کتاب، این امر در پیشگاه نظر بلندمندان، پست‌ترین پایه‌ی علم اعتبار است و نازل‌ترین مرتبه‌ای از مدارج افتخار. تیغ برنده را فخر به جوهر خداداد خویش است نه به کان آهن و گوهر شاهوار را نازش به آب و رنگ ذاتی خود است نه به صلب معدن. خصوصاً این برگزیده خدا و بزرگ‌کرده‌ی لطف ایزد توانا که بعد از لطف الهی استظهارش به شمشیر خویش است نه به زور بازوی ایل و عشیره‌ی خویش. دودمان‌ها از نسب دودمانش چراغ دودمان فروخته‌اند و خاندان‌ها از دولت خاندانش، دولت خاندان اندوخته. نیام صمصام حدیدش را دولت تیموری در آستین است و در تار خم کمندش سلسله‌ی چنگیز و تاتار حلقه‌نشین»^{۳۵}

این توضیحات احتمالاً مؤید گفته‌های مورخان دیگر است.^{۳۶} از جمله آن‌ها سخنان عبدالکریم کشمیری در کتاب بیان واقع است که او را از سائرناس بلده ایبوره شماره^{۳۷} و با استناد به رباعی از محمد علی حزین لاهیجی، پدرش را پوستین دوز دانسته است: تا چند زمانه فتنه اندوز شود

برگوشه کمان کین سیه توز شود

زبید که جهانیان به پشمی نخرند

ملکی که نصیب پوستین دوز شود^{۳۸}

این که منابعی چون عالم‌آرای نادری نیز به شرح فضایل اخلاقی پدر نادر می‌پردازند،^{۳۹} خود می‌تواند گواه پایین دست بودن خانوادگی نادر پیش از رسیدن به سلطنت باشد؛ در غیاب افتخارات خاندانی و حکومتی، فضایل اخلاقی بیان می‌شود.

همی کشت و می پست و می کند چشم	لوای ستم هر کجا برفراخت	ز صد من فزون هر دمی بیوه کرد	چو ضحاک مردم کشتی شیوه کرد
منار از سر آدمی زاد ساخت	چو جور و جفایش به غایت رسید	که از هیچ ظالم نیاید به یاد	اساس ستم را به جایی نهاد
ستمکاریش بر نهایت رسید	شبی فوج از پاسبانان وی	که شد هر زن بیوه را الف باج	فزود از ستم آن قدر بر خراج
که بودند دائم نگهبان وی	به سوی سراپرده اش تاختند	بر او بیش از صدمحصل گناشت	کسی را که سالم ز کشتن گناشت
به شمشیر کین کار وی ساختند ^{۳۴}	و این روایت همان است که با کموزیادهای دیگر در تاریخ- نویسی‌های پیرامون رفتار و منش نادر آمده است، و این‌ها همه گواه صداقت شاعر است.	به یک روز از سیم و زر یک کرور	که از وی ستانند ایشان به زور
جدای از بررسی عنصر عدل در رفتار و اقدامات نادر، پیش و پس از سفر داغستان، در کتاب شاهنامه‌ی نادری چهره‌ی نادر، قبل از دست‌یابی به سلطنت در سال ۱۱۴۸ ق. و در مجلس دشت مغان بیشتر به تصویر مردی وارسته و صوفی‌مسلك شباهت دارد که تن زده از تمامی غوغاهای سروری و پادشاهی در جهان به	گواه صداقت شاعر است.	ز هر جنس اشیاء ز نیک و زیون	ز هر کشور خواست از حد برون
		که بر وی تواند جفایی رساند	ز نوع رعیت کسی چون نماند
		به لشکر هم از ظلم یازید دست	نیارست از جور فارغ نشست
			ز خیل سپه نیز هر دم به خشم





برای رضای خدای جهان

رضا گشت نواب صاحبقران^{۳۶}

این جلوه‌ی صوفیانه دادن به رفتار نادر، بیشترین نمود را در مجلس دشت مغان می‌یابد. جایی که نادر در گفت‌وگو با بزرگان ایران و شرح تمامی اقدامات انجام داده‌ی خود، از آنان می‌خواهد تا او را رخصت دهند به خراسان بازگردد و در گوشه‌ی عزلت خود باقی عمر گذرانند. بنابراین محمدعلی طوسی از زبان نادر می‌گوید:
به وقتی چنین زاده‌ی پادشاه

ز بدخواه آورد بر ما پناه

مددجو شد از فر و اجلال ما

طلب کرد یاری ز اقبال ما

به روزی که می‌رفت این گفت‌وگو

نخست این چنین شرط کردم بدو

که چون سربه‌سر ملک ایران زمین

ز اقبال آمد به زیر نگین

ز فر و شکوهم نماند نشان

در آن مملکت از ستم‌پیشگان

پس از آن که از دشمنان بالتمام

بگیرم به شمشیر کین انتقام

ز سرحد بغداد تا قندهار

سپارم به شهزاده‌ی کامکار

که از خسروی سرفرازی کند

ملو کانه نوبت‌نوازی کند

پس آن که جنابم از آن سرزمین

عنان تاب گردد به خاور زمین

همان رسم پیشین کند اختیار

که درویش را پادشاهی است عار^{۳۷}

با وجود این که گزارش‌های منابع تاریخی هم بر واگذاری اختیار تعیین پادشاه در مجلس دشت مغان به بزرگان ایران اشاره می‌کنند؛ ولی در ضمن یادآور می‌شوند که بزرگان ایرانی چاره‌ای جز پذیرش سلطنت او ندارند و این تنها اختیاری ظاهری است و نه بیشتر^{۳۸}.

در برابر این تصویر نورانی و شکوهمند از نادر، چهره‌ی طهماسب جز از تیرگی و نالایقی نشانی ندارد. او شاهزاده‌ی می-خواره‌ی بی‌قیدی است که حتی اشارت بزرگان به او درباره‌ی اسارت مادر و خواهران هم، او را به اندیشه وانمی‌دارد و می‌گوید:
شود کشورم سربه‌سر گر خراب

چه غم چون مرا هست جام شراب

فدای سر ساقیم در جهان

دوصد مادر و خواهر مهربان

به قربان یک مطرب نغمه‌سنج

گوشه‌ی عزلت خود در خراسان دل خوش است و تنها با اصرار بزرگان و فرماندهان به سبب ضرورت در عرصه بودن حاضر به ترک عزلتش می‌شود. مثلاً در جایی که برای اولین بار فرماندهان طهماسب صفوی به سراغ او می‌روند و از او می‌خواهند که به مدد شاهزاده صفوی بشتابد، پاسخ‌های او جالب توجه است. آن جا که می‌گوید:

به پاسخ چنین با پیام‌آوران

بفرمود نواب صاحبقران

که ما را به فرمانروایی چه کار

به تدبیر کشور‌گشایی چه کار

لب نان خشکی که دادم خدا

قناعت به آن می‌کنم از رضا

چو درویشیم پیشه شد در جهان

سرم عار دارد ز تاج شهبان

شب و روز حق را نیایش کنم

به رسم عبادت ستایش کنم

چو فرماندهان نیست روز حساب

برای چو من گوشه‌گیری عتاب

مرا شیوه‌ی گوشه‌گیری خوش است

که درویشیم از شهی دلکش است

نماند به فرماندهان جز وبال

به این سلطنت ره نیابد زوال

برای چه مانند اهل دول

کنم رحمت خود به زحمت بدل

به گیتی خداوند بسیار هست

که اسپهبدی را سزاوار هست^{۳۵}

در نهایت هم تنها به دلیل رضای خداوند است که پذیرای درخواست آنان می‌شود:

بی‌نوشت:

۱. طوسی، محمدعلی، شاهنامه نادری، به تصحیح احمد سهلی خوانساری، انتشارات انجمن آثار ملی، چ تابان، ۱۳۳۹، ص ۱۱.
۲. همان، ص ۱۴۹.
۳. گلستانه، ابوالحسن، مجمل‌التواریخ بعد نادریه، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۷-۱۶.
۳. کشمیری، عبدالکریم، بیان واقع، تصحیح دکتر کی. بی. نسیم، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور، ص ۱۷۳.
۴. به نقل از مقدمه شاهنامه نادری، ص ۷.
۵. مروی، محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات زوار، ج ۱، ۱۳۶۴، هر سه جلد، صص ۲۹۵، ۵۵۱ و ۱۰۲۱.
۶. کشمیری، عبدالکریم، همان؛ ص ۱۷۳.
۷. به نقل از مقدمه شاهنامه نادری، ص ۸. نگارنده این شعر را در تاریخ جهانگشا نیافت.
۸. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، مجمع‌التواریخ، عباس اقبال، سنایی و طهوری، ۱۳۶۲، ص ۸۴.
۹. شاهنامه نادری، صص ۱۷ و ۱۸.
۱۰. همان، صص ۲۱-۲۲.
۱۱. همان، صص ۲۱ و ۲۲.
۱۳. همان، ص ۵.
۱۲. همان، ص ۹۴.
۱۳. همان، ص ۵۹.
۱۴. همان، ص ۳۵.
۱۵. استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، جهانگشای نادری، سید عبدالله انوار، تهران، ۱۳۴۱، انتشارات انجمن ملی، ص ۲۶.
۱۶. ادیب الشعرا، میرزا رشید، تاریخ افشار، تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار، محمود رامیان، انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله آذربایجان غربی، ص ۵-۷۴.
۱۷. کشمیری، عبدالکریم، همان؛ ص ۵.
۱۸. همان، ص ۱۷۷.
۱۹. مروی، محمدکاظم، همان؛ ص ۶.
۲۰. شاهنامه نادری، ص ۱۳.
۲۱. همان؛ ص ۱۳ و ۱۴.
۲۲. همان؛ صص ۲۲۴ - ۲۲۳.
۲۳. همان ص ۳۶ و ۳۷.
۲۴. همان؛ ص ۳۶.
۲۵. همان؛ ص ۱۳۳.
۲۶. حزین لاهیجی، محمدعلی؛ تاریخ و سفرنامه‌ی حزین؛ تصحیح علی دوانی؛ ج ۱، ۷۵، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۲۶۹ - ۲۶۸.
- و: کشمیری؛ همان؛ صص ۲۲ - ۱۹.
- و: مرعشی صفوی؛ همان؛ ص ۸۳.
- و: تهرانی، محمدشفیع؛ تاریخ نادرشاهی؛ رضا شعبانی؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۳۴۹، صص ۴۵ - ۴۳.
۲۷. شاهنامه ص ۳۴.
۲۸. همان؛ ص ۹۹.
۲۹. مروی، محمدکاظم؛ همان؛ صص ۲۲۴ - ۲۲۳.
۳۰. کشمیری، همان؛ صص ۱۴ - ۱۳.
- و: مروی، محمدکاظم؛ همان؛ صص ۲۳۱ - ۲۳۳.
- و: تهرانی، محمدشفیع؛ همان؛ صص ۳۹ - ۳۷.
- و: مرعشی صفوی؛ همان؛ ص ۸۲.

هزاران پدر با دوصد ملک و گنج

مرا زندگانی نیاید به کار

نباشد اگر شاهدم در کنار

نمی‌گشتم ار من به گیتی پدید

چسان می‌نمودید؟ آن سان کنید^{۲۹}

در پیامد اظهار نگرانی‌های مکرر بزرگان ایرانی درباره‌ی از دست رفتن کشور می‌داند و می‌نویسد که نادر در پاسخ تظلم‌خواهی اعیان عراق و آذربایجان می‌گوید:
شد از درج یاقوت گوهرنشان

خطاب این چنین کرد با حاضران

که کشور به نادان سپردن خطاست

به می‌خواره تاج و نگین نارواست

به نابخردان تاج و افسر مده

به گل‌خوار قند مکرر مده

به ملکی که جاهل شود پادشاه

نماند سپاهی و رعیت به جا

شهی را که می‌خواره وارث شود

به هر لحظه صد فتنه حادث شود

طمع داشتن هوشیاری ز مست

به انگشت پا گوش خاریدن است

ز خردان بزرگی طمع داشتن

بود مهر را با گل انباشتن

نیاید ز نااهل تدبیر ملک

بود کار دشوار تعمیر ملک

مجو فیلسوفی ز دور از هنر

مکن خواهش گوهر از بیله‌ور

ز حنظل توقع مکن شهید ناب

مجو چشمه‌ی خضر را از سراب

خرد جستن از مرد ابله سیر

طلب کردن از بید باشد ثمر^{۳۰}

با وجود تأیید این نگرانی از سوی برخی منابع تاریخی مانند گزارش مروی در عالم‌آرای خود^{۳۱}، مجلس جشن نادری در باغ هزار جریب، که به خلع شاه طهماسب و گماشتن پسر دو یا سه ماهه‌اش عباس به او می‌انجامد، در گزارش بسیاری از منابع بی-شابهت به یک توطئه برای سرنگونی او نیست^{۳۲}.

پایان سخن

در نهایت، شاهنامه‌ی نادری با همه‌ی کاستی‌های آن در تاریخ-نگاری و اغراق‌ها و تقلیدهای آن در توصیف حوادث به عنوان یک منبع تاریخی، در شرح اقدامات فردی تأثیرگذار در روند تاریخ ایران؛ شایسته‌ی بررسی و توجه است.